



پرسشهای فلسفی

ابوحیان توحیدی از ابن مسکویه

ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو

پرسشهای ابوریحان بیرونی از بوعلی سینا و پاسخهای بوعلی به آن پرسشها (در حدود هجده سؤال) در تاریخ فلسفه اسلامی مشهور است.^۱ اما چند دهه پیش از آن (یعنی پیش از تولد ابن سینا) ابوحیان توحیدی به تعداد ده برابر آنچه بیرونی از ابن سینا پرسیده است، سؤالهای علمی و فلسفی برای ابن مسکویه مطرح کرد و ابن مسکویه جوابهایی به سؤالات ابوحیان نوشت که بررسی آنها فصل مهمی از تاریخ فکر اسلامی و نیز فرهنگ قرن چهارم هجری را روشن می‌کند، قریبی که به «عصر رنسانس اسلامی» شهرت یافته و ابوحیان و ابن مسکویه به طور مشخص از نمایندگان «انسانگرایی» در آن عصر شناخته شده‌اند.^۲

سؤالهای ابو حیان و جوابهای ابن مسکویه در کتابی تحت عنوان *الهُوَامِلُ وَ الشَّوَامِلُ*^۳ گردآوری شده (در فاصله سالهای ۳۶۳ تا ۳۷۰) و طرح سؤالات مربوط به زمانی می شود که ابو حیان در حاشیه دستگاه ابن العمید به سر می برد (پیش از سال ۳۶۰ هـ.ق). در آن موقع ابو حیان بین چهل تا چهل و پنج ساله و ابن مسکویه قدری مسن تر از او بوده است و سؤالات گرچه مربوط به طبیعیات است، اما عمدتاً جنبه اخلاقی و روانشناختی و فلسفی دارد و خالی از بار اجتماعی هم نیست و این به مذاق هر دو متفکر و مؤلف بزرگ آن عصر سازگار است که به «انسان» بیش از هر چیز دیگر می اندیشیده اند.

نخست ببینیم عنوان کتاب یعنی چه؟ گفته اند «هوامل» یعنی شترانی که برای چرا به حال خودرها شده اند و «شوامل» یعنی گردآورندگان آن شترها.^۴ طبق این نظر، ابو حیان سؤالات خود را به شتران رها شده برای چرا کردن تشبیه کرده و ابن مسکویه پاسخهای خویش را به گردآورندگان آن شتران. دیگری گفته است: «هوامل» یعنی بارانهای پیوسته و آرام، و «شوامل» یعنی پاسخهای فراگیر و جامع.^۵ به هر صورت ابو حیان، که به سال قدری کوچکتر از ابن مسکویه بوده محض استفاده از این حکیم و مورخ دانشمند سؤالات بسیار پر دامنه ای مطرح کرده و ابن مسکویه نیز آن سؤالات را بتدریج پاسخ داده و گاه به بعضی پاسخی نداده یا درخور پاسخ تشخیص نداده است.

باید دانست که در پرسشهای ابو حیان کمتر جنبه «خبثت» و ستم ظریفی یا قصد به دشواری افکندن طرف هست، بلکه نظرش به آموختن است؛ البته گاه ضمن سؤال نوع خاصی از جواب را پیشنهاد می کند و یا به طور ضمنی چیزی را به شنونده یا خواننده القا و تلقین می کند. و این برخلاف روش جاحظ است که در رساله *التربیع والتدویر*، که خطاب به احمد بن عبدالوهاب نوشته است، سؤالات بسیاری را به منظور به دشواری افکندن یا تمسخر وی مطرح می کند و البته به بسیاری از آن سؤالات در آثارش بخصوص کتاب *الحيوان* پاسخ داده است. ابو حیان به این اثر جاحظ همچون دیگر آثار او نظر داشته و در این کتاب از آن نام برده است.^۶

ابو حیان کتاب را با شکوه از روزگار و تلخکامی آغاز می کند. ابن مسکویه خطاب به وی می گوید: «تو از يك درد بی درمان و يك مرض کهنه یاد کرده ای، اما به انبوه گریندگان پیرامونت بنگر و آرام شو و این همه شکیبندگان همدردت را ببین و تسلی گیر: به جان پدرت که تو نزد کسی شکوه آورده ای و گریستن آغاز کرده ای که خود شکوه دارد و اشک می بارد...»^۷

البته ابن مسکویه نه محرومیت و فقر ابوحنیفان را داشته و نه حساسیت او را. این است که نصیحت وی به اینکه ابوحنیفان منفی بافی را کنار بگذارد اثر مثبتی نداشت و در همین کتاب است که ابوحنیفان مسأله هشتاد و هشتم یعنی درست سؤال میانین و «شمس القلاده» پرسشهای خود را که «ملکه مسائل» نامیده است چنین مطرح می‌سازد: «چرا کم خردان برخوردارند و هنروران ناکامیاب؟» این همان سؤالی است که ابوالعلاء و ابن راوندی و خیّام و حافظ هم مطرح کرده‌اند. اما ابن مسکویه که مبلغ اخلاق اعتدالی ارسطویی و نیز حامل حکمت اخلاقی قدیم ایران است و البته به اندازه ابوحنیفان هم دلایل بدبینی نداشته وی را به آرامش و واقع بینی فرا می‌خواند.

آیا ابوحنیفان در پاسخ پرسشهای علمی، فلسفی، اجتماعی، روانشناختی و اجتماعیش به آنچه ابن مسکویه نوشت قناعت کرد؟ هرگز، وی ذهنی بویا و ناآرام داشت. آن پرسشها را بعدها در انجمن فلسفی ابوسلیمان سجستانی نزد دهها حکیم مطرح ساخت و یا به نوع آن سؤالا که مطرح می‌شد و جوابهایی که گفته می‌شد گوش فرا داشت که خلاصه یا «صورت مجلس» آن مذاکرات عمدتاً در المقابسات (تاریخ تألیف بین سالهای ۳۶۰ تا ۳۹۰ هـ.ق) و نیز دیگر آثار ابوحنیفان نقل و نقد شده است. در المقابسات به الهوامل و الشوامل هم اشاره شده است.^۹

نظر ابوحنیفان نسبت به ابن مسکویه به زودی تغییر کرد و همو که در الهوامل و الشوامل ابن مسکویه را ستوده بود^{۱۰}، در الامتاع و الموانسه^{۱۱} او را دست انداخته است. پاسخهای ابن مسکویه به ابوحنیفان بر روی هم سنجیده و پخته است و در ابتدای کتاب شرط کرده که اگر مطلبی در کتب مربوطه جواب مشخصی دارد به همانجا ارجاع داده شود.^{۱۲} اما ابن مسکویه پرش فکر و گستردگی ذهن ابوحنیفان را ندارد، لذا به بعضی از پرسشهای بسیار هوشمندانه او جواب سر بالا داده، چنانکه در پاسخ سؤال ۴۴ می‌نویسد: «این سؤال را قول نمی‌دهم که جواب گویم و اگر کسی حاضر باشد آن را جواب بگوید من میل ندارم بشنوم و آن را دانش به حساب نمی‌آورم.»

البته پرسشهای ابوحنیفان هم گاه بسیار ساده‌اندیشانه و عوامانه است^{۱۳} و این مربوط به سطح معلومات آن عصر است. بسا نکاتی که فیلسوفان و دانشمندان قرن چهارم را حیران کرده بود و اکنون يك كودك دبستانی پاسخ درست آن را می‌داند.^{۱۴} ابوحنیفان گاه احکامی هم صادر می‌کند که کلی نیست.^{۱۵}

به هر حال اهمیت سؤالهای ابوحنیفان در آن است که نه تنها اشتغالات ذهنی وی را که از

ناآرام‌ترین شخصیت‌های عالم اسلام است تصویر می‌کند، بلکه فضای فکری قرن چهارم را نشان می‌دهد. البته از پاسخ‌های ابن مسکویه نیز به معلومات و افکار او که از با فرهنگ‌ترین مردم عصر خود بود پی می‌بریم و ترجمه کامل کتاب *الهوامل والشوامل* به فارسی خدمت ارزنده‌ای خواهد بود که امید است شخص ذیصلاحی بدان اقدام نماید.

در این مقاله خلاصه پرسش‌های ابوحنیفان را ترجمه کرده‌ایم و در پی نوشت به بعضی نکات مهم در پاسخ‌های ابن مسکویه و نیز به جای پای سؤالات این کتاب در مباحث المقابسات اشاره شده است. سابقه این سؤالات در نوشته‌های مؤلفان مقدم بر ابوحنیفان، و آثار این سؤالات و پاسخ‌ها در نوشته‌های پسینیان ابوحنیفان و ابن مسکویه خود بحث ارزشمندی است که مجال دیگر می‌طلبید.

سؤالات موجود جمعاً ۱۷۵ شماره است و طبق آنچه احمد امین در مقدمه نوشته است پنج شماره (در نسخه منحصر به فرد) افتادگی هست، زیرا در صفحه عنوان آمده است: «بشتمل علی مائة و ثمانین مسألة».

اینک ترجمه خلاصه پرسش‌های ابوحنیفان:

مسئله یکم^{۱۶}: فرق میان عجله و سرعت چیست؟ ... فرق میان غرض و معنی و مراد چیست؟ آیا دو لفظ که به یک معنا می‌آیند فرقی دارند یا نه؟ و اگر دارند چرا همگان در شناخت آن فرق مشترک نیستند؟

مسئله دوم: با آنکه بر رازپوشی تأکید می‌شود و از افشای اسرار خودداری می‌کنند چگونه است که سری پوشیده نمی‌ماند...؟

مسئله سوم: چرا بعضی اسامی گوشنوازتر و در شنیدن خوش آیندترند؟

مسئله چهارم: چگونه است که همگان سفارش به زهد می‌کنند، اما خود زهد نمی‌ورزند؟ دیگر: سبب و علت و نیز زمان و مکان چیست؟ آیا می‌شود گفت که «وقت» و «زمان» و «حین» و «دهر»^{۱۷} یکی است؟

مسئله پنجم: چرا به وسیله علم دنیا طلبی می‌کنند و نه به عکس؟

مسئله ششم: سبب اشتیاق و حسرت انسان بر عمر گذشته و گذشته عمر چیست؟

مسئله هفتم: چرا عجب با عالم قرین است؟

مسئله هشتم: چگونه است که گاه به کار زشتی می‌بالند و گاه از آن شرم می‌کنند؟

حیا چیست^{۱۸}، و آیا همیشه ستوده است؟

مسئله نهم: سبب چیست که کسی مدعی علمی می‌شود که ندارد؟

مسأله دهم: سبب شادمانی انسان از خیری که بدو نسبت دهند چیست؟ خصوصاً وقتی آن صفت نیک را ندارد.

مسأله یازدهم: چرا ستایشگری در پیش روی بد است و در پشت سر خوب است؟
مسأله دوازدهم: چرا انسان دوست دارد بفهمد که پس از برخاستن از مجلس پشت سرش چه می گویند؟

مسأله سیزدهم: چرا جوانی که خود را به پیری بزند و حرکات پیران را تقلید کند احمق است؟ و چرا پیری که جوانی و هرزگی و شوخی نماید سست رأی شمرده می شود؟^{۱۱}
مسأله چهاردهم: چگونه است که لثیم به بردباری اختصاص دارد و کریم به تند خوئی؟ آیا بردباری و جود یا تند خوئی و لآمت با هم جمع می شود؟

مسأله پانزدهم: چرا باید علم را آموخت اما جهل را نباید آموخت و نیاز به تعلم ندارد؟
مسأله شانزدهم: تعجب چیست؟^{۱۲} حق و باطل کدام است؟ به چه وسیله علم خلق، حق را در برگیرد؟ آیا این امر اعتقادی است یا یک تعبیر لفظی محض؟ آیا خلق هیچ بهره ای از معرفت حق ندارد یا تنها می تواند صفتی از او را بشناسد بی آنکه به موصوف (ذات) پی ببرد؟
مسأله هفدهم: وقتی انس و نزدیکی شدت یافت، چرا سپاس و ستایش گویی و تقرب جوئی زشت تلقی می شود؟

مسأله هجدهم: چگونه است که کور عوض آنچه را در عضوی از دست داده است در چیز دیگر می یابد، مثلاً بسا کوری که خوش صدا، بسیار دان، باحافظه، دارای توانایی جنسی، کامیاب و کم غصه می شود.

مسأله نوزدهم: شایع است که «خیری در شرکت نیست» - چرا؟
مسأله بیستم: با وجود علم به زیانمند بودن شرکت و شریک چگونه است که مردم باز به وسائط متوسل می شوند؟

مسأله بیست و یکم: چه سرنی در این هست که آدم برای وساطت و شفاعت در کار دیگران و دیگری زبانش بلند است، اما برای حاجت خود نمی تواند زبان آوری کند؟
مسأله بیست و دوم: چگونه است که کسانی در زندگی گمنام اند و پس از مرگ نامی برمی آورند و شهرت می یابند؟

مسأله بیست و سوم: چگونه شخص عاقل و فاضلی با علم به زشتی حسادت، بردیگری که در عقل و فضل همانند اوست رشک می ورزد؟

مسأله بیست و چهارم: سبب اضطراب و نالیدن در برابر مرگ چیست، و تسلیم شدن به

مرگ چگونه است؟ و کدامین از این دو حالت برتر است؟

مسأله بیست و پنجم: چرا نجابت در لاگران بیشتر است و فرومایگی در فربهان؟
 مسأله بیست و ششم: چرا آدم قدکوتاه خبیث تر است و آدم درازقامت سر به هوا تر و سبکسارتر؟

مسأله بیست و هفتم: چگونه است که وقتی از سن اشخاص سؤال می شود، بعضی کمتر از آنچه هست می گویند و بعضی بیشتر؟

مسأله بیست و هشتم^{۲۱}: چرا يك شخص روز معین یا ماه معینی را دوست دارد؟
 مسأله بیست و نهم: اینکه گفته اند ستمگری فطری بشر است یعنی چه؟ ظلم چیست و منشأش کجاست؟ آن وزیر که گفت «من از ستمکاری لذت می برم» مرادش چه بود؟
 مسأله سی ام: وقتی کسی لباس تازه ای می پوشد، به او گفته می شود چیز نامناسبی همراه آن بپوش تا تو را [از چشم زخم] حفظ کند - چرا؟ مگر نه اینکه همگونی همواره مطلوب است؟

مسأله سی و یکم: چگونه است که خویشاوندان بسیار نزدیک با هم دشمنی علاج ناپذیری دارند؟ آیا این دشمنانگی بین همسایگان نیز صادق است؟

مسأله سی و دوم: سبب خشمگین شدن انسان از شری که بدو نسبت دهند چیست؟ خصوصاً وقتی آن صفت بد را ندارد.

مسأله سی و سوم: چگونه است که وقتی یاد از کسی می کنند، به طور غیر منتظری به محض تمام شدن سخن، آن شخص پیدا می شود... آیا این و نظیر این اتفاقی است؟ اتفاق چیست؟^{۲۲}

مسأله سی و چهارم: تفاوت معنی اصطلاحات کلامی^{۲۳} قوه، قدرت، استطاعت، طاقت و نیز توفیق، لطف، مصلحت و نیز تمکن، خذلان، نصرت و نیز ولایت و ملك، ملك و رزق و دولت^{۲۴} ... در چیست؟

مسأله سی و پنجم: معنای اینکه گفته می شود: هذا من الله، هذا بالله، هذا الى الله، هذا على الله... چیست؟

مسأله سی و ششم: انس و الفت انسان به مکانی که غالباً در آن می نشیند و با شخصی که از قدیم آشناست، چگونه است؟

مسأله سی و هفتم: چرا از میان بیماریها چاره صرع از همه دشوارتر است؟
 مسأله سی و هشتم: چرا مردم پارسایی را که چشم به اموالشان ندارد دوست دارند و بعد از

مرگ قبرش را زیارتگاه می کنند؟

مسأله سی و نهم: با آنکه همه می دانند تپذیر خوب نیست و نیز می دانند ناخن خشکی خوب نیست، چرا بعضی ریخت و پاش می کنند و بعضی نم پس نمی دهند؟

مسأله چهلم: چرا بعضی پنهانکارند و دوست ندارند کسی از کارشان سر در بیاورد و بعضی دیگر کارشان آشکار است و خود دیگران را از کار خویش آگاه می سازند؟

مسأله چهل و یکم: چرا خودستایی بد است و ستودن دیگران (بابت خوبیهایشان) خوب است؟ ممدوح از چه چیز مادح خوشش می آید و چرا؟

مسأله چهل و دوم: با آنکه همه از بخل بد می گویند، چرا غالباً بخیلند و با آنکه سخاوت را می ستایند، چرا بیشتر خسیس اند؟ آیا بخل و جود اکتسابی است یا طبیعی؟ آیا میان بخیل و لئیم و شحیح و منوع فرقی هست؟

مسأله چهل و سوم: چرا همگان پیمان شکنی را ناخوش می انگارند و وفای عهد را خوش دارند؟ آیا این دو احساس از اصل فطرت است یا طبق قرار عادت؟

مسأله چهل و چهارم: ۲۵ مبدأ اختلاف عادات اقوام گوناگون چیست؟ و بر اساس چه انگیزه ای هر ملتی در جامه و زینت و زبان و رفتار اوضاعی دارد که از آن تجاوز نمی کند؟

مسأله چهل و پنجم: چرا انسان پس از آنکه پیر شد، دوباره به میانه سالی و جوانی و طفولیت باز نمی گردد؟ این نظم [یکطرفه] دلیل بر چیست؟

مسأله چهل و ششم: در تشبیه چیزی به چیزی انسان چه چیز احساس می کند؟ ۲۶ و چگونه است که هرگاه تشبیه درست و چشمگیر نباشد تحسین بر نمی انگیزد؟

مسأله چهل و هفتم: چگونه بعضی خوابها درست در می آید و بعضی نه؟ چرا همه اش درست یا همه اش غلط نیست، و هر يك از این دو حالت را اگر فرض کنیم، نشانه چیست؟ ۲۷

مسأله چهل و هشتم: رؤیا چیست و خواب بیننده کیست؟

مسأله چهل و نهم: همدلی و محبت میان دو کس که هیچ همانندی در صورت و خلقت ندارند و مجاور هم نیستند به چه سبب می تواند باشد؟ اختلاف چیست و دشمنی پشت بر پشت چگونه است؟

مسأله پنجاهم: علم چیست؟ ۲۸ حدّ (= تعریف) و طبیعت آن کدام است؟

مسأله پنجاه و یکم: چگونه است که انسان چون روی خوبی را می بیند یا صدای خوشی را می شنود می گوید به خدا چنین رویی ندیده و چنین صدایی نشنیده ام، حال آنکه خود می داند بهتر و خوشتر از آن را دیده و شنیده است؟

مسأله پنجاه و دوم: سبب چیست که روی نکو را می‌پسندند و دوست می‌دارند؟
 مسأله پنجاه و سوم: چگونه است که کسی در مشورت خردمندانه رأی زند، اما به کار خویش درماند؟

مسأله پنجاه و چهارم: از زخم روباز آدمی مضمض می‌شود، چرا؟ و اینکه پزشک یا جراح مضمض نمی‌شود، آیا از آن جهت است که عادت کرده یا از آن جهت که حرفه اوست؟
 مسأله پنجاه و پنجم: علت دنیا دوستی چیست؟ و اگر فطری است چگونه می‌توان نفیض کرد و چرا ما را برخلاف طبیعتمان مکلف کرده‌اند؟ مگر نه اینکه شریعت نیر و بخش طبیعت باید باشد و دین قوام سیاست و مگر نه اینکه خداپرستی حکم عقل است و معاد همانند معاش؟ پس چگونه می‌توان کسی را که محبوب فطرتش را دوست دارد نکوهش کرد؟

مسأله پنجاه و ششم: چگونه است که انسان در مقام احساس فشار و نامرادی یا فقر و عشق شدید و محرومیت از رسیدن به مقصد خود را می‌کشد؟ و از این کار چه امید و انتظاری دارد؟

مسأله پنجاه و هفتم: در مورد کسی که خود را کشته می‌توان پرسید قاتل است یا مقتول؟
 مسأله پنجاه و هشتم: چگونه آدمی که عادت به نفاق دارد گاهی اخلاص می‌ورزد و آدم اخلاص کیش گاه نفاق می‌ورزد؟ آدمی که شصت سال امانت به خرج داده خیانت می‌کند و يك آدم خیانت پیشه يك وقت پرهیز نشان می‌دهد.

مسأله پنجاه و نهم: اینکه می‌گویند خداوند درباره همگان صنع به کار برده اما «اصطناع» عمومیت ندارد، یعنی چه [مانند تفاوت رحمان و رحیم]؟ آیا چیزی هست که صلاح مخلوق در آن باشد و خداوند بی سؤال و طلب ابتدائاً آن را نداده باشد؟

مسأله شصتم: آدم چرا پاکی و پاکیزگی را می‌پسندد و ترجیح می‌نهد؟
 مسأله شصت و یکم: آواز خواندن برتر است یا ساز زدن؟ خواننده برتر است یا نوازنده؟
 مسأله شصت و دوم: چگونه است که یکی به آسانی و زودی و به دلخواه انواع دانشها را فرا می‌گیرد بی آنکه بر خود رنجی هموار کند و دیگری با زحمت و شب زنده‌داری و تمرین و ممارست و تعلم پیوسته حتی يك علم را یاد نمی‌گیرد، در حالی که اولی ممکن است از فقرا باشد و دومی از توانگران؟ آیا این به طبیعت اشخاص مربوط می‌شود یا استعداد خداداد است؟^{۳۰}

مسأله شصت و سوم: فراست یعنی چه، و مراد از آن چیست؟ آیا صحت دارد یا نسبت به اوقات و اشخاص گاه راست در می‌آید و گاه دروغ؟

مسأله شصت و چهارم: سراینکه انسان بر آنچه منعش کنند حریص است چیست؟ چرا هر چه به آدم ببخشند دل آدم را می زند و هر چه از آن بازش دارند و بخل ورزند حرصش را برمی انگیزد؟

مسأله شصت و پنجم: سبب عاقبت بینی چیست؟ و چرا پیشینیان گفته اند که هر چه مواظبش باشی می افتد و هر چه آن را به حال خود رها کنی محفوظ می ماند؟

مسأله شصت و ششم: سرایت خیر و شر از همنشین به شخص چگونه است؟ و چرا اثر بدکار در نکوکار سریع تر است از اثر نکوکار در بدکار و فایده نفس در صحبت چیست؟

مسأله شصت و هفتم: چرا آدمی را که در جامه و دستار تجمل ورزد و در رفتار و گفتار تکلف کند سبکسر شمارند؟ چرا هر کس در نظر و سلیقه و میل و پسند خود آزاد نباشد؟

مسأله شصت و هشتم: آرزو و مطلوب نفس در این عالم چیست؟ و آیا اصلاً نفس آرزو و مطلوبی دارد؟

مسأله شصت و نهم: تکراری بوده است.

مسأله هفتادم: احساس ترس^{۳۱} بی آنکه عامل ترس آوری وجود داشته باشد چیست؟ و چرا آدمی که می ترسد و رنگ رخسار و نگاه و رفتار و گفتارش حاکی از آن است، اظهار دلیری می کند؟

مسأله هفتاد و یکم: انسان وقتی مثلاً مشغول گشودن قفلی است و از عهده آن بر نمی آید چرا خشمگین می شود آن هم به حدی که قفل را گاز می گیرد و کفر بر زبان می آورد؟
مسأله هفتاد و دوم: چرا هر کس که کله اش کوچک است مغزش هم کوچک است، اما هر کس که کله اش بزرگ است لزوماً مغزش سنگین نیست؟

مسأله هفتاد و سوم^{۳۲}: چرا مردم بر این باورند که آدم کوسه و قد کوتاه خبیث و گریز است، اما آدم دراز و ریش بلند را صاحب عقل و کاردانی نمی انگارند؟ و چرا تنگ ریشی را دلیل سعادت می پندارند؟

مسأله هفتاد و چهارم: برای آدمی که در عذاب و رنج است چگونه مرگ (خودکشی) آسان می شود، حال آنکه رنج کشیدن به هر حال همراه بودن است اما مرگ برابر است با نیستی او؟ آیا چنین انتخابی بر اساس عقل است یا تباهی مزاج؟

مسأله هفتاد و پنجم^{۳۳}: چرا انسان هر چیزی را که دستش بدان نمی رسد مذمت می کند، و چرا مردمان دشمن چیزهایی اند که نمی دانند؟ چرا نمی روند همان چیزها را بیاموزند و بفهمند تا دشمنی بر خیزد؟

- مسأله هفتاد و ششم: ۳۴: چگونه است که انسان هر گاه بخواهد می تواند در يك ساعت هزار دشمن برای خود بسازد، اما درست کردن يك دوست کوشش و زمان زیاد می خواهد؟
- مسأله هفتاد و هفتم: زندیق و دهری که امید ثواب یا بیم عقاب ندارند به چه انگیزه نیکی می کنند و خوبی را برمی گزینند؟ آیا برای طلب ستایش است یا از ترس شمشیر است؟ یا اینکه در همین [تمایل باطنی و وجدانی به خیر] اشارتی است به توحید الهی؟
- مسأله هفتاد و هشتم: چگونه بعضی بر خود هموار می کنند که خود را مسخره مردم قرار دهند یا مخنث و مطرب و بازیگر شوند؟ و بسا که کسانی از اینان از خاندان والا هستند و نفع مادی از کار خود نمی جویند.
- مسأله هفتاد و نهم: سبب ریاست دوستی چیست و از کجا به انسان میراث رسیده؟ آیا طبیعت در آن چه چیز نهفته است؟ چرا بعضی در ریاست طلبی افراط می ورزند، به حدی که تحمّل کم و زیاد عنوان نویسی در نامه های رسیده و فرستاده هم برایشان دشوار است؟
- مسأله هشتادم: چرا پدر یا پدربزرگ نامدار باعث فخر و شرف آدم است، اما پسر نامدار به آن درجه نیست؟
- مسأله هشتاد و یکم: چرا نامدار زادگان متکبرند و بر مردم فخر می فروشند و برتری می جویند؟... آیا در ملل دیگر نیز چنین است؟
- مسأله هشتاد و دوّم: آیا جایز است که تساوی مردم^{۳۵} را در رتبت و شرف خانوادگی حکیمانه بدانیم و نه تفاوت منزلت ایشان را [که اکنون چنین است]؟
- مسأله هشتاد و سوّم: شگون بد و فال نیک چیست و چرا این قدر علاقه مند دارد؟ چرا شریعت اولی را منع کرده و دومی را تأیید نموده است؟ آیا این دو اصلی دارند یا به وسوسه و احساس مربوطند و برحسب اتفاق یا ضرورت گاه درست و گاه نادرست در می آیند؟^{۳۶}
- مسأله هشتاد و چهارم: چرا بعضی جوانان را خوش می آید که از باب اجلال و احترام به ایشان خطاب «یا شیخ» کنند و بعضی را خوش نمی آید؟
- مسأله هشتاد و پنجم: چرا وقتی مصیبت عمومی باشد آدمی بهتر تسلی می گیرد تا اینکه خاص باشد؟ آیا این خوب است که آدم دلش بخواهد دیگران نیز دچار مصیبت او باشند؟ و چرا بدین سبب آسایش می یابد؟
- مسأله هشتاد و ششم: فضیلت نژادهای گونه گون همچون عرب و ایرانی و رومی و هندی در چیست؟^{۳۷}
- مسأله هشتاد و هفتم: چرا هر کس که خردمندتر است اندوهگین تر است و هر چه نادان تر

شادمانه تر؟^{۳۸}

مسأله هشتاد و هشتم: چرا کم خردان برخوردارند و خردوران و هنرمندان ناکامیاب؟ این است مسأله‌ای که چون استخوان در حلق و خاشاک در چشم و لقمه درشت در گلو گیر کرده و بر پشت سنگینی می‌کند. مایه بیماری تن است و حسرت دل، و همانا نیافتن جواب قانع کننده‌ای برای آن امثال ابن راوندی را در ورطه کفر یا اتهام به کفر افکند. چنانکه آورده‌اند ابو عیسی و راق [متکلم فاضل] خواجه‌ای را دید از کاخ خلیفه به درآمد با خدم و حشم و جنیبت و دورباش. ابو عیسی سر به سوی آسمان کرد و گفت خدایا، به هر زبان توحیدت گفتم و با حجتها و دلایل گوناگون دینت را یاری کردم و خلق را به سوی تو دعوت کردم و این گونه برهنه و گرسنه‌ام و این اخته سیاه در حریر و ابریشم و با جاه و جلال خرامان است. بعضی گویند این متکلم ابن راوندی بوده است.

و اگر در جواب گفته شود که به بعضی علم و ادب داده‌اند و برخی را مال و منصب و این تقسیم عادلانه‌ای است، گویم چنین پاسخی گرچه مایه بصیرتی است اما تناسخی و ثنوی بدان قانع نگردند و ساکت نشوند.

مسأله هشتاد و نهم: اتفاق چیست؟ و توفیق کدام است؟

مسأله نودم: جبر و اختیار یعنی چه؟ و چگونه می‌توان تناسب میان آنها و عالم برقرار کرد؟

مسأله نودویکم: چگونه است که بعضی از کودکانی در برابر مسافرت بیتابند، اما برخی

دیگر را دل برای شوق وطن و دوری عزیزان نمی‌تپد؟

مسأله نودودوم: سبب رغبت انسان در علم چیست و فایده علم کدام است؟

مسأله نودوسوم: چگونه است که چهارپایان و مرغان به آهنگ غمناک گوش می‌دارند و

انسان عاقل از استماع آن گاه به حد جان سپردن می‌رسد؟

مسأله نودوچهارم: چگونه است که «آدمی پیر جو شد، حرص جوان می‌گردد»؟ فرق اُمْنیه

(= خواهش دل) و امل (= آرزو) و رجاء (= امید) چیست؟ آیا اینها برای حفظ نظام عالم

لازم است؟^{۳۹} اگر هست چرا ما را به ترك خواهشها و آرزوها سفارش کرده‌اند؟

مسأله نودوینجم: چرا زنان در غیرت بردن و رشک و رزیدن از مردان سختگیر ترند؟ غیرت

چیست و ماهیت و تعریف آن کدام است و آیا ستوده است یا نکوهیده؟

مسأله نودوششم: چرا جوان مردن بیشتر است از پیر مردن؟

مسأله نودوهفتم: چرا انسان برای گفت و شنود و همکاری ترجیح می‌دهد که با امثال

خودش طرف باشد؟

مسأله نودوهشتم: چگونه است که وهم می تواند در ذهن انسان بدترین اشکال را پدید آورد، اما بهترین را نمی تواند؟

مسأله نودونهم: چرا تأثیر شادمانی بسیار در انسان شدید است و گاه کشنده^{۴۰}، حال آنکه اندوه و مصیبت سخت به آن حد مؤثر نیست؟

مسأله صدم: چگونه است که انسان دردی را که بدو عارض شده شدیدتر احساس می کند تا حالت سلامت و عافیتی را که بالفعل دارد؟

مسأله صدویکم: گاه مشاهده می کنیم که کسی از منظره ای که دیده یا حرفی که شنیده یا چیزی که در ذهن او گذشته به خنده می افتد و دیگری که ناظر اوست از خنده او خنده اش می گیرد و بسا بیشتر از اولی می خندد، وجه سرایت خنده اولی به دومی چیست؟

مسأله صدودوم: با این همه رنج و بدبختی که آدمی در عالم ناپایداری بیند باز چرا عاشق آن است و دل از آن نمی کند؟

مسأله صدوسوم: آیا اینکه گفته اند: هر گاه احمقان نباشند جهان ویران می شود^{۴۱} راست است؟ زندگانی احمقان چه سودی برای دین و دنیا دارد؟

مسأله صدوچهارم: چرا کسی که کارزشتی در نهان کرده، مضطرب است به طوری که آثار آن در چهره و رفتارش ظاهر می شود؟ آیا این حالت قابل رفع است و آیا انگیزه اش چیست؟

مسأله صدوپنجم: چرا واعظ غیر متعظ پندش اثر ندارد هر چند رسا و شیوا سخن براند، مگر نه اینکه هر حکمت و نصیحتی برهان صحت خودش را دارد؟

مسأله صدوششم: انسان شخص فاضلی را می شناسد اما تا وی زنده است در استفاده و استفاضه از وی بیمیلی نشان می دهد و از بزرگداشت وی خودداری می ورزد. وقتی آن شخص درگذشت انسان نادم می شود که چرا در حرمت و عزت نهادن آن بزرگمرد تقصیر کرده و از محضر وی با وجود فرصت و امکان کسب فیض ننموده است؛ علت چیست؟

مسأله صدوهفتم: چگونه است که عرب و عجم در جنگ با یادکرد حماسه پدران و افتخارات گذشتگان برای هر گونه فداکاری تهییج می شوند و با یکدیگر در رزمیدن رقابت می ورزند و هر يك می کوشد در نبردهای خطرناك و مرگ آور پیشقدم شود؟ راز این خلق و خوی عجیب در چیست؟

مسأله صدوهشتم: چگونه است که گفته می شود آب یا هوا یا خاک فلان سرزمین خوب است، اما نمی گویند آتشش بهتر است؟

مسأله صدونهم: چرا انسان از دست یافتن به يك چیز که انتظارش را نداشته شادمان تر

- می شود تا از دست یافتن به چیزی که می خواسته است؟
- مسأله صدودهم: چرا ساختمان خالی از سکنه زودتر خراب می شود، حال آنکه سکونت در يك خانه آن را به خرابی و استهلاك نزدیک تر می سازد و اگر هم تعمیرش کنند حداکثر جبران همان خرابیها را می کند و باز سؤال به جای خود باقی است؟^{۴۲}
- مسأله صدویازدهم: چگونه است که گاه از يك آدم دلیر بزرگوار بخشنده يك آدم دون ورذل و پست زاده می شود و برعکس؟
- مسأله صدودوازدهم: چگونه است که وقتی مسافر به وطن خود برمی گردد هرچه نزدیکتر می شود آتش شوقش تیزتر می گردد، حال آنکه در دوری از وطن آن اشتیاق شدید را ندارد؟ و آیا این حالت عمومیت دارد، چرا؟
- مسأله صدوسیزدهم: سبب اینکه گفته اند: «الرأى نائم والهوى يقظان» چیست؟ آیا از این جهت است که هوی و هوس بر عقل و رأی چیره می شود؟ و معنی اینکه گفته اند: «العقل صديق مقطوع والهوى عدو متبوع» چیست؟ چرا از دوست می گسلیم و از دشمن پیروی می کنیم؟
- مسأله صدوچهاردهم: بحث در عیب گیری ابوهاشم متکلم از منطق.
- مسأله صدوپانزدهم: سبب اینکه عرب لفظ «شمس» را مؤنث و لفظ «قمر» را مذکر می شمارد چیست؟...
- مسأله صدوشانزدهم: آیا می شود که يك انسان همه علوم گوناگون را با شاخه های آن در هر زبان و بیان بداند؟ و اگر شدنی است آیا واقع شده است؟ و اگر واقع شده آیا یافت می شود؟ آیا چنین آدمی شناخته هست؟ و اگر چنین چیزی نشدنی است علتش چیست؟
- مسأله صدوهفدهم^{۴۳}: کسی که مأمور بر گرداندن شخص دیگری می شود یا مأمور شکنجه کسی است، سبب غضبش بر شخص فراری یا محکوم چیست؟
- مسأله صدوهجدهم: چرا یتیمی آدمی از جهت پدر است و یتیمی جانور از راه مادر؟
- مسأله صدونوزدهم: مأمون گفته است: «در عجبم از کسی که اطراف مملکتی را به تدبیر اداره می کند، اما در برابر صفحه شطرنجی عاجز می ماند.» رمز این کار در چیست؟
- مسأله صدویستم: چرا انسان در هراس و گریز است از اینکه اسم یا کنیه اش را عوض کنند؟ و چرا آدم از اسم چیزی یا کسی بی آنکه به حقیقت آن پی ببرد بدش می آید؟ چرا از ستایش و نام نیک آرامش دل می یابیم و از لقب بد می ریم؟
- مسأله صدویست و یکم: چرا کسی که دچار غم و اندیشه ای است باریش خود ور می رود

یا با انگشت بر زمین می‌کوبد و باریگ (یا تسبیح) بازی می‌کند؟ آدمها در این حالت (یعنی گرفتاری فکری و گرفتگی دل) مختلف‌اند. بعضی در ازدحام و مجالس شلوغ مفرّی می‌جویند و برخی به خلوت می‌گریزند و برخی تنها به باغ و بوستان و گل و گیاه پناه می‌برند و عجیب اینکه بعضی در حالت اوقات تلخی و دلمشغولی حواسشان جمع‌تر است و حاضر‌الذهن‌ترند و بعضی چنان از خود بیخود می‌شوند که تمیز و تشخیص را از دست می‌دهند.^{۴۴}

مسأله صدویست و دوم: چرا اصحاب توحید (= معتزله) از خدا جز به نفی صفات یاد نمی‌کنند؟

مسأله صدویست و سوم: چرا آدم مطلب صحیح را بهتر حفظ می‌کند تا مطلب غلط را؟
مسأله صدویست و چهارم: چرا عروض دان سست نظم می‌شود، اما کسی که طبع شعر دارد بر عکس؟

مسأله صدویست و پنجم: در اینکه بعضی پیشینیان گفته‌اند: عمر دانا درازتر از عمر نادان است هر چند به ظاهر کوتاه‌تر باشد، چه رمز و رازی نهفته است؟
مسأله صدویست و ششم: چرا بلاغت زبان و سخنوری دشوارتر از بلاغت قلم و نویسندگی است؟^{۴۵}

مسأله صدویست و هفتم: اینکه میان حیوانات تنها انسان است که راست قامت است دلیل بر چیست؟

مسأله صدویست و هشتم: چرا حالت یقین وقتی که بر ذهن عارض شد و پدید آمد، مستقر و پایدار نیست، حال آنکه شك لنگر می‌اندازد و لانه می‌سازد؟

مسأله صدویست و نهم: چرا از کارها و حرفهای دلچکی که خود نمی‌خندد بیشتر خنده‌مان می‌گیرد؟^{۴۶}

مسأله صدوسی ام: چرا همه عالمان در همه علوم می‌گویند که «النادر لاحکم له» یعنی بر نادر حکم نتوان کرد و مورد شاذ در خور تعلیل نیست؟

مسأله صدوسی و یکم: یکی از متکلمان گفته است: به یقین می‌دانیم که نمی‌شود مردم يك محل در يك لحظه معین همه دست به ریش خود ببرند چه رسد به مردم يك شهر، چه رسد به همه مردم عالم. حال سؤال این است^{۴۷}: چرا این اتفاق ممکن نیست؟

مسأله صدوسی و دوم: از يك عالم نحو و لغت پرسیده شد که آیا قیاس در همه الفاظ جاری است؟ گفت: نه. پرسش‌کننده پرسید: آیا بر هیچ يك از الفاظ قیاس حاکم نیست؟ ، گفت:

این طور هم نیست. پرسش کننده پرسید: سبب چیست؟

مسئله صدوسی و سوم: اگر خدا عالم را به علتی آفریده آن علت چیست؟ و اگر بی علت آفریده بر این سخن حجت چیست؟

مسئله صدوسی و چهارم: چرا نعمت و راحت وقتی دوام داشته باشد باعث ملال انسان می شود؟

مسئله صدوسی و پنجم: چرا بعضی چیزها تر و تازه اش خوب است و بعضی چیزها کهنه و عتیقه اش؟

مسئله صدوسی و هشتم^{۲۸}: چرا وقتی کسی نماز نافله بگزارد یا روزه مستحبی به جای آرد دیگران را خوار و پست انگارد و بیازارد و خویش را آمرزیده و بهشتی بلکه صاحب وحی و الهام پندارد با آنکه می داند طاعت و عبادت در معرض آفت است و بعضی اعمال مایه وبال؟
مسئله صدوسی و هفتم: آورده اند که اسحاق موصلی نزد هارون الرشید گفت که فضل بن یحیی برمکی با خوش رویی با من ملاقات می کند و هیچم نمی دهد و جعفر نگاهی هم بر من نمی افکند لیکن درهم و دینارم می بخشد. رشید پرسید کدام يك را ترجیح می دهی؟ اسحاق گفت: فضل را. حال سوال می کنیم که چرا اسحاق فضل را ترجیح داد، حال آنکه لبخند فضل به دردش نمی خورده، اما پول جعفر کارگشا بوده است و ما می بینیم که مردمان کوه و صحراها را می نوردند برای مال دنیا، اما کسی برای دیدن روی خوش رنج سفر را به خود هموار نمی کند؟

مسئله صدوسی و هشتم: چرا نزدیکان و ویژگیان شاه کمتر راجع به او سخن می گویند تا کسانی از قبیل دربانها؟ اینان درباره شاه زیاد حرف می زنند و گاه دروغها بدو می بندند.
مسئله صدوسی و نهم: پرسش درباره شبهه ابن سالم بصری که مدعی است خدا پیوسته ناظر به دنیا بود و آن را می دید در حالی که دنیایی در کار نبود. آیا این حرف درست است یا غلط؟ و چرا؟

مسئله صدوچهلیم: شاعر چرا شیفته خیال و خوابگرد معشوق است و با آن مغالزه می کند؟
مسئله صدوچهل و یکم: چرا گاه انسان خود را از آن بالاتر می داند که در عرض حال خود بکوشد و نامی بر آورد، و خوش ندارد که فضیلتش شهرت یابد؟ چنانکه یکی از استادان ما کتابی از تألیفات خود به ما نشان داد که نه نام مؤلف بر آن ثبت بود و نه حتی نام مالک. سبب پرسیدیم. گفت این سری دارد که نمی دانم. آنگاه کتابی دیگر بیرون آورد از تألیفات جوانی خودش که بر آن نامش را ثبت کرده بود و گفت این را در دوران نقص [معلومات و خرد]

نوشته ام!

مسأله صدوچهل و دوّم: سؤال از نظم و نثر و مزیت هر کدام و آراء گروههای مردم درباره آن

دو. ۴۹

مسأله صدوچهل و سوّم: چرا منع از چیزی بر انسان گران می آید، همچنان شنیدن دستور و فرمان هم خفقان آور و خشم برانگیز است، حال آنکه می دانیم نظام عالم مقتضی امر و نهی است و ناگزیر کسی یا کسانی باید کن و مکن بگویند؟

مسأله صدوچهل و چهارم: چرا گاه سخنران در بیان مطلبی که حفظ کرده و تمرین نموده دچار اشکال می شود و زبانش گیر می کند؟ آیا چه احساسی بدو دست می دهد که متحیر می ماند؟

مسأله صدوچهل و پنجم: چرا سخنران از اینکه بدو بنگرند دچار شرمزدگی می شود، به خصوص که شخص ناظر آشنا و همفکر و خویشاوند باشد یا با او قدر مشترکی داشته باشد؟

مسأله صدوچهل و ششم: چرا آدم از حرف تکراری بدش می آید؟

مسأله صدوچهل و هفتم: آیا جایز است که شرع بر چیزی حکم کند که عقل از آن ابا دارد (مثل ذبح حیوانات و اینکه دیه بر عاقله است)؟^{۵۰}

مسأله صدوچهل و هشتم: معنی قول احمد بن عبدالوهاب چیست که در جواب التریع والتدویر جاحظ نوشت: هیچ کس نمی تواند دروغی بگوید که به هیچ روی نشانی از راستی در آن نباشد؟

مسأله صدوچهل و نهم: معنی این گفته حکما چیست که نفس با فضیلت با راستی می آرامد و از دروغ می رمد؟

مسأله صدوپنجاهم: چرا جاحظ این سؤال احمد بن عبدالوهاب را که [متقابلاً] برای به دشواری افکندن وی طرح کرده بود جواب نداد: «به چه سبب حیوان در نیات متولد می شود، مثلاً کرم در درخت، اما نیات بر حیوان نمی روید؟»

مسأله صدوپنجاه و یکم: چگونه است که همگان طالب کیمیا هستند؟ آیا کیمیا حقیقت دارد؟^{۵۱} آیا آنچه به جابر بن حیّان یا خالد بن یزید نسبت می دهند راست است؟

مسأله صدوپنجاه و دوّم: از جمله سؤالات احمد بن عبدالوهاب از جاحظ این بوده است «فرق میان مستبهم و مستغلق چیست؟»- یعنی چه؟

مسأله صدوپنجاه و سوّم: چگونه است که فقیهان بعضی زنی را بر کسی حلال می دانند و بعضی حرام؛ همچنین بعضی مالی را مباح می دانند و بعضی حرام، و نیز بعضی خونی را

ریختنی می‌دانند و بعضی حرام؟ این اختلاف موحدش شبهه برانگیز از کجاست؟^{۵۲}

مسئله صدوپنجاه و چهارم:^{۵۳} چرا عامه پادشاه هوسباز و هوی پرست را، گرچه خونریز هم باشد، خوار می‌شمارند اما از پادشاه جدی و صاحب عقل و تدبیر حساب می‌برند؟

مسئله صدوپنجاه و پنجم: چرا طرب شدید باعث برپای، جستن و رقصیدن و کف زدن می‌شود و برعکس آن، ترس موجب جمع شدن عضلات و لرزش بدن و فرو خوردن صدا و کمتر حرف زدن می‌گردد؟

مسئله صدوپنجاه و هشتم: چگونه است که دروغگو در خیلی موارد راست می‌گوید و راستگو گهگاه دروغ می‌گوید: آیا عادت به راستی می‌تواند تبدیل به دروغ شود و برعکس، یا محال است؟

مسئله صدوپنجاه و نهم:^{۵۴} سؤال درباره بعضی عقاید عامه، مثل اینکه، پشه اگر داخل لباس کسی شود مریض می‌گردد.

مسئله صدوپنجاه و دهم: فرق عرافت و کهنات و تنجیم و طرق^{۵۵} و عیافت و زجر چیست؟ آیا اقوام دیگر هم با عرب در اینها مشترکند؟

مسئله صدوپنجاه و نهم: چرا ابواب بحث درباره هر موجودی با یکی از این چهار سؤال آغاز می‌شود: «هل» و «ما» و «ای» و «لم»؟

مسئله صدوشصت و یکم: «معدوم» چیست و بحث از آن چگونه است؟ فایده اختلاف در آن چیست و آیا گفتار متکلمان در باب «معدوم» معنای محصلی دارد؟

مسئله صدوشصت و یکم: سبب چیست که بعضی اطباء می‌گویند: «من از اینکه فلان مریض به تدبیر من سلامت خود را باز یافت شادمانم؟»

مسئله صدوشصت و دوم: چرا آدمیان، به عنوان وسیله مبادله، یا قوت و جواهر یا مس و قلع را به جای طلا و نقره انتخاب نکردند و چه باعث شد که به عنوان وسیله مبادله به این دو فلز اکتفا کنند؟^{۵۶}

مسئله صدوشصت و سوم: نفس چه زمانی به بدن می‌پیوندد یا در آن پدید می‌آید، در حال جنینی یا پیش یا پس از آن؟

مسئله صدوشصت و چهارم: با توجه به اینکه نفس هنگام بیماری بدن بسی چیزها را به یاد نمی‌آورد، چگونه پس از مرگ «معقولات» خود را به یاد خواهد آورد؟^{۵۷}

مسئله صدوشصت و پنجم: حکمت پیدایش کوهها چیست؟

مسئله صدوشصت و ششم: نفوس چرا سه قسم اند؟ آیا می‌شود دو قسم یا چهار قسم

باشند؟

مسأله صدوشصت وهفتم: چرا دریا در کنار زمین است؟

مسأله صدوشصت وهشتم: چرا آب دریاها شور است؟

مسأله صدوشصت ونهم: اگر چیز مرئی را جز به وسیله آلتی نتوان دید، پس در خواب

چگونه می بینیم؟

مسأله صدوهفتادم: وقتی در صدد دانستن چیزی هستیم، یا از مطلوب خود اطلاع داریم یا

نه. اگر مطلوب و مطلب خود را می دانیم و می شناسیم، پس جستجو برای چیست؟ و اگر

نمی دانیم و نمی شناسیم باز هم جستجو بیهوده است، مانند آنکه کسی دنبال غلام فراریش که

نمی شناسد بگردد. ۵۸

مسأله صدوهفتادویکم: چرا در تابستان گاهی باران می بارد، اما برف مطلقاً نمی بارد؟

مسأله صدوهفتادودوم: دلیل بر وجود ملائکه چیست؟ ۵۹

مسأله صدوهفتادوسوم: چه حکمتی در دردکشیدن کودکان و جانوران بی عقل [یعنی

بی گناه و بی مسئولیت] هست؟

مسأله صدوهفتادوچهارم: چرا صدای رعد را دیرتر از دیدن برق می شنویم؟

مسأله صدوهفتادوپنجم: انسان عقیده ای دارد و متوجه خطای آن می شود و به عقیده دیگر

می گراید؛ آیا می شود تصور کرد که در عقیده دوم نیز خطایی دیده به عقیده دیگری بگراید و

همچنین از عقیده ای به عقیده دیگری منتقل گردد تا آنجا که هیچ عقیده ای در نظر او صحیح

نیاید و حق در نظرش روشن نباشد؟ ۶۰

یادداشتها

۱. رك: لفت نامه دهخدا، ج آ - ابوسعد، ص ۴۷۰ به بعد.

۲. رك: دكتور نصرالله بورجودى، «انسان گرایى در عصر رنسانس اسلامى»، در معرفى كتابى به همين عنوان از بونيل كرىمر، مجله تحقيقات اسلامى، سال اول، شماره ۲، سال دوم، شماره ۱ (۱۳۶۶ - ۱۳۶۵)، ص ۲۲۳ تا ۲۳۶ به خصوص، ص ۲۲۳.

۳. الهوامل والشوامل لابی حیان التوحیدی و مسکویه، احمدامین - سیداحمد صقر القاهره، لجنة التألیف والترجمه والنشر، ۱۳۷۰ هـ/ ۱۹۵۱ م. این کتاب از روی نسخه بسیار کهن و ظاهرأ منحصر به فرد به چاپ رسیده است. برای تاریخ تألیف این کتاب رك: عبدالامیر الأعمش، ابوحنان التوحیدی فی کتاب المقایسات، بیروت، ۱۴۰۰/ ۱۹۸۰، ص ۱۱۵ و ۳۲۳.

۴. الهوامل والشوامل، مقدمه احمدامین، ص ج.

۵. الدكتور احمد محمدالحوفی، ابوحنان التوحیدی، مكتبة نهضة مصر، الطبعة الثانية [تاریخ مقدمه ۱۹۶۴]، ص

۲۶۰-۲۶۱.

۶. تولد ابوحنیفان را بین ۳۱۰ تا ۳۱۵ هـ ق و مرگش را بین ۴۰۴ تا ۴۱۴ نوشته‌اند. تاریخ تولد ابن مسکویه معلوم نیست، اما قدری پیش از ابوحنیفان متولد شده. وی پس از عمری دراز به سال ۴۲۱ هـ ق درگذشت و در زندگی بر روی هم آدم کامیاب و خوشبختی بود.

۷. *الهُوَامِلُ وَالشَّوَامِلُ*، ص ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۷، جالب توجه این است که از روی نوشته ابوحنیفان می‌فهمیم که احمد بن عبدالوهاب نیز بر کتاب *التربیع والتدویر* جاحظ جواب نوشته بود، و همچنانکه احمد امین اشاره کرده (حاشیه ص ۳۲۰) ظاهراً تنها کسی که به این نکته اشاره کرده ابوحنیفان است. در مورد کتاب *التربیع والتدویر* جاحظ *رك: علیرضا ذکاوٹی قراگزلو، زندگی و آثار جاحظ، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷*.

۸. *الهُوَامِلُ وَالشَّوَامِلُ*، ص ۱-۲.

۹. *المقایسات لابی حنیان التوحیدی، حَقَّقَه و قَدَّم له: محمد توفیق حسین، [چاپ دوم]، نهران، ۱۳۶۶*، ص ۹۳. برای معرفی این کتاب *رك: مجله نشر دانش، سال هشتم، شماره سوم، فروردین و اردیبهشت ۶۷*، ص ۴۹-۴۸.

۱۰. *الهُوَامِلُ وَالشَّوَامِلُ*، ص ۳۷.

۱۱. *الامتناع و الموانسة*، به اهتمام احمد امین و احمد الزین، سه جلد، قاهره، ۱۹۴۴-۱۹۳۹، ج ۱، ص ۳۶-۳۵.

۱۲. «... شرطنا اذا تكلمنا في مسألة ان نبين عيوبها و نشرح مشكلها، فاذا تعلق ذلك بكلام مسبق اليه و اصل محكوم به مثبت قد شرحه غيرنا و بينه... ارشدنا اليه و دللنا على موضعه» (*الهُوَامِلُ وَالشَّوَامِلُ*، ص ۴).

۱۳. مثلاً سؤال ۱۵ و ۴۵ و ۱۱۰ و ۱۱۹ و ۱۳۲ و ۱۰۸ و ۱۱۸ و ۱۳۵.

۱۴. مثلاً سؤال ۱۵۷ و ۱۶۸ و ۱۷۱ و ۱۷۴.

۱۵. مثلاً سؤال ۲۵ و ۱۲۴ و ۱۲۶.

۱۶. مقایسه کنید با سؤال ۳۴ و ۴۲.

۱۷. *رك فهرست المقایسات*، ذیل الفاظ «وقت» و «زمان» و «دهر» و «مکان».

۱۸. *رك: المقایسات*، ص ۳۶۹.

۱۹. مشهور است که: شینان عجیبان هما ابرد من یخ / شیخ یصیبی و صبی یتشیخ.

۲۰. برای تعریف «تعجب» *رك: المقایسات*، ص ۲۹۴: تعریف «باطل»، ص ۲۶۱: تعریف «حق»، ص ۲۲۰ و ۳۷۱ و ۳۸۱ و ۳۹۰: در مورد «صفات»، *رك: ص ۸۳*.

۲۱. ابوحنیفان ذیل این سؤال از «رودکی» شاعر نامدار پارسی‌گوی یاد می‌کند و می‌گوید کورمادرزاد بوده است.

۲۲. با سؤال ۸۹ مقایسه شود.

۲۳. *رك: فهرست المقایسات*، ذیل الفاظ مذکور.

۲۴. ذیل سؤال سی و نهم، نکته‌ای لطیف از قول حکیمی آورده که به عین عبارت نقل می‌کنیم: «... فقد قال لی شیخ من الفلاسفة - وقد سمعنی اشکو الحال - یا هذا! انت قليل الملك كثير الرزق، و کم من كثير الملك قليل الرزق» (*الهُوَامِلُ وَالشَّوَامِلُ*، ص ۱۱۵).

۲۵. جای شگفتی است که ابن مسکویه نویسنده تجارب الامم این سؤال را بی‌مورد تشخیص داده و به آن پاسخ نگفته است.

۲۶. ابن مسکویه در جواب این سؤال می‌نویسد: «الذی یجده الانسان من ذلك، هو السرور بصدق التخیل».

۲۷. ابن مسکویه در پاسخ این پرسش نوشته است: «ان النفس اعلى من الزمان، و ان افعالها غیر متعلقة بالزمان».

۲۸. *رك: المقایسات*، ص ۹۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۲۰، ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۱، ۳۶۱، ۴۵۵ و ۴۵۶.

۲۹. ذیل این سؤال آورده است کسی که او را در بغداد به سوی زندان می‌بردند یا تیغ دلاکی خودکشی کرد (نیز رجوع

- کنید به سؤال ۷۴) در مورد خودکشی بر اثر فقر رك: المقایسات، ص ۱۹۶.
۳۰. ابن مسکویه در جواب نوشته است: بعضی گویند اینها موهبتی است و بعضی گویند بستگی به طبایع مختلف دارد و بعضی آن را به تأثیرات فلکی نسبت می‌دهند... و هر يك به جای خود درست است.
۳۱. در مورد تعریف «ترس» رك: المقایسات، ص ۲۹۴.
۳۲. ملاحظه می‌شود که ابوحنیان هم مانند جاحظ علاقه‌ای ویژه به نقل پندارهای عامه دارد که ابن مسکویه این گونه سؤالا را نمی‌پسندیده (و نیز رك: سؤال ۳۰ و ۳۳ و ۸۷).
۳۳. ابوحنیان ذیل این سؤال حکایت عبرت آموزی آورده است: يك قاضی در سنّ پیری هندسه می‌خواند، سبب پرسیدند. گفت: از آنجا که، به لحاظ ندانستن هندسه، از آن بدم می‌آید، آن را یاد می‌گیرم که نسبت به اهل آن علم دشمن نباشم.
۳۴. حاصل گفتار ابن مسکویه این است که جواب این سؤال در خود آن است. باید دانست که ابوحنیان مهارت بی‌ظنیری در دشمن تراشی برای خود داشته است.
۳۵. این از سؤالات هوشمندانه و مبتکرانه ابوحنیان است. ابن مسکویه در پاسخ می‌نویسد: «الناس يتساوون في الانسانية التي تعمهم وفي اشیاء تتبع الانسانية من الاحكام والاضاع، ويتفاوتون في امور آخریذ بعضهم علی بعض...» دیگر از پرسشهای جالب توجه ابوحنیان عبارت است از پرسشهای ۲۹، ۵۵، ۶۶، ۷۷، ۱۲۸، ۱۵۳.
۳۶. ابن مسکویه در پاسخ سؤال ۱۵۸ به کلی انواع فال بینی و غیب گویی را منکر شده و آن را اسباب مسخره شمرده است.
۳۷. بحث زاجع به شعوبیگری در دیگر آثار ابوحنیان هم آمده است (از جمله الامتاع والموانسه، ج ۱، ص ۷۰ به بعد).
۳۸. به شهید بلخی (احتمالاً متوفی در ۳۲۵ هـ) منسوب است که گفته است:
- اگر غم را چو آتش بودی جهان تاریک بسودی جاودانه
در این گیتی سراسر گر بگردی خردمندی نیایی شادمانه
۳۹. مقایسه کنید با سؤال ۵۵.
۴۰. ابوحنیان ذیل این سؤال آورده است که به زنی خبر دادند پسرش به امارت رسیده است، از فرط شادی کور شد و دیری نگذشت که مرد!
۴۱. یادآور اشعار مولوی است در دفتر چهارم مثنوی:
- گاو اگر واقف ز قصابان بدی کی بی ایشان بدان دگان شدی
یا بخوردی از کف ایشان سبوس یا بدادی شیرشان از چاپلوس
ور بخوردی کی علف هضمش شدی گر ز مقصود علف واقف بدی
پس ستون این جهان خود غفلت است چیست دولت کاین دوا دو با لت است
۴۲. ابن مسکویه در پاسخ این سؤال می‌نویسد برای آن است که راههای آب ساختمان خالی از سکنه مسدود می‌شود و باعث ویرانی می‌گردد.
۴۳. ابن مسکویه در پاسخ این سؤال گوید: چون کارش جز به این وسیله پیش نمی‌رود و جز بدین گونه نمی‌تواند آن کار را انجام دهد.
۴۴. می‌نویسد: کسی که انگشترش را در دست راست می‌کرد، دست راست و چپش را گم کرده بود.
۴۵. ابن مسکویه گوید: «جواب این پرسش روشن است، زیرا بلاغت قلم با فکر و تأمل حاصل می‌شود.» به گمان این جانب سؤال ابوحنیان ادعای بی‌دلیلی است، زیرا بسا کسان که خوب حرف می‌زنند، اما نمی‌توانند خوب بنویسند.

۴۶. در مورد خنده رك: المقابسات، ص ۲۹۴.
۴۷. جالب توجه است که ابوحنیفان شاید اولین بار يك مسأله حساب احتمالات مطرح کرده است.
۴۸. ابوحنیفان این حکایت را به دنبال سؤالش آورده است: «گویند جهودی صبح مسلمان شد و آن روز را به شام نرسانده مؤذن مسجد را کتک زد و شخص دیگری را رنجانید و سوئی را دشنام داد. گفتند: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: ما زاهدان قدری تندخویم!»
۴۹. رك: المقابسات، مقایسه شماره ۶۰.
۵۰. ابن مسکویه گوید: «چیز غیر معقولی در ذبح حیوانات وجود ندارد. در مورد اینکه چرا دیه بر عاقله است، فلسفه‌اش این بوده که پیوستگی قبیله‌ای را استوار کند و هر کس خود را مسئول اعمال خویشاوندان بداند.»
۵۱. ابوحنیفان بعدها ابن مسکویه را دست انداخته که اوقات فراوانی را صرف کیمیاگری کرد!
۵۲. درباره این مسأله ابن مسکویه می‌نویسد: «خود تعبد مطلوب است، مثل چوگان زدن که فی نفسه بدن را قوت می‌بخشد. حال اگر گوی را درست بزنی آن مزیت دیگری است و بهتر است. اما اگر هم گوی را درست نزنی بازاز چوگان زدن مقصود حاصل شده است.»
۵۳. ابوحنیفان ذیل این سؤال چنین افزوده است: «فان جواب هذه المسألة يشرح علماً فوق قدر المسألة»، و این تیزیابی سیاسی ابوحنیفان را نشان می‌دهد.
۵۴. مقایسه شود با المقابسات، ص ۲۰۹ به بعد و ۴۳۴.
۵۵. «طرق» یعنی فال زدن یا ریگ و سنگ.
۵۶. مطرح کردن این سؤال «اقتصادی» وسعت دامنه تفکرات ابوحنیفان را در مسائل «انسانی» می‌رساند. ابن مسکویه در پاسخ این سؤال اشاره کرده است که قیمت طلا همیشه ده برابر قیمت نقره است!
۵۷. ابوحنیفان در المقابسات از قول ماقیه [۹] مجوسی نقل کرده است «ان الانسان كما يستحيل منه ان يعلم حاله قبل كونه، كذلك يستحيل يعلم حاله بعد كونه» (ص ۱۱۶) مقایسه شود با رباعی منسوب به خیام:
دل سرّ حیات اگر کماهی دانست در مرگ هم اسرار الهی دانست
اکنون که تو با خودی ندانستی هیچ فردا که زخود روی چه خواهی دانست؟
۵۸. ابن سخن مغلطه است، و نظیر آن از سوفسطاییان نقل شده است.
۵۹. در این پرسش (و نیز در پرسش ۱۷۴ و ۱۷۵) چهره شگاک ابوحنیفان همچون پیش درآمدی بر ابو العلاء معری ظاهر می‌شود، که هر دو را متهم به الحاد کرده‌اند. باید دانست که صرف سؤال دلیل بر بی اعتقادی نیست، چنانکه در قرآن از قول پیغمبران بزرگ پرسشها و درخواستهایی نقل شده است.
۶۰. این همانند نظریه «تکافؤادله» است که ابوحنیفان از متکلمان نقل کرده و به آن تاخته است (مثلاً: المقابسات، ص ۱۵۹). ابن مسکویه در پاسخ این پرسش گوید: «قوت وضعف دلائل متفاوت است و میان تخیلی و ظنی تا اقلناعی و یقینی نوسان دارد. پس اگر عقیده‌ای نتیجه قیاس برهانی باشد جای شک نیست و نباید از آن عدول کرد.»